درس چهارصد و چهل و یکم

اختلاف موضوع قضایای سالبه و قضایای موجبه با همدیگر (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تذكرةٌ:
فالموجبةُ بِحَسَبِ الموضوعِ أخصُّ مِن السّالبةِ معَ مساواتِهِما الاتفاقيةِ لِتَحَقُّقِ جَميعِ المفهوماتِ و الأعيانِ الثابتةِ فى المبادى العاليةِ.[۱]

به‌دنبال مطالب گذشته مرحوم آخوند می‌فرمایند که قضایای سالبه و قضایای موجبه از نقطه‌نظر موضوع با همدیگر اختلاف دارند و سابقاً نسبت به این قضیه صحبت شد. گرچه از نقطه‌نظر وجود خارجی بین افراد قضایای موجبه و افراد قضایای سالبه تفاوتی نیست و اعمیّتی که راجع به موضوع قضایای سالبه می‌گویند، آن اعمیّت به وجود ذهنی موضوع قضایای سالبه برمی‌گردد والاّ همان‌طوری‌که موضوع قضیهٔ سالبهٔ ما ممکن است وجود خارجی داشته باشد و فقط محمول از آن سلب بشود و ممکن است وجود خارجی نداشته باشد و محمول از آن سلب بشود که سالبهٔ به انتفاء موضوع گفته شود، همین‌طور در قضیهٔ موجبهٔ ما ممکن است موضوعش

---

[۱] . الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

وجود خارجی داشته باشد مانند: زیدٌ کاتبٌ و یا ممکن است قضیهٔ موجبهٔ ما موضوعش وجود خارجی نداشته باشد مانند شریکُ الباری ممتنعُ الوجود.

بنابراین اعمیّتی که راجع به موضوع قضایای سالبه می‌گویند برگشتش به نفی موضوع خارجی به‌عنوان أنَّه فی الخارج است که برگشت این مسئله به اثبات نحو وجودُمائی برای موضوع قضیهٔ سالبه در ذهن است؛ یعنی متکلم در مقام بیان گاهی موضوع قضیه را منفیاً و معدوماً لحاظ می‌کند و بعد محمولی را بر آن حمل می‌کند یا محمولی را از آن سلب می‌کند و این لحاظ که حیثیت اعتباری است نه حیثیت خارجی، در قضایای موجبه وجود ندارد حتی در مورد شریک‌الباری وقتی می‌گوییم: شریکُ الباری ممتنعٌ گرچه شریک‌الباری وجود خارجی ندارد ولی متکلم این عدم را لحاظ نمی‌کند پس چرا ممتنعٌ برایش می‌آورد؟! از اول گفته: شریک‌الباری نیست پس شریک‌الباری را خالی از وجود و عدم لحاظ می‌کند و بعد حکم امتناع بر او بار می‌کند. خب این مطالبی است که تابه‌حال مرحوم آخوند نسبت به

این مطالب یک بسط وسیعی را برای اثبات این مسئله فرموده‌اند و اعمیّت را به حیثیت اعتباریه که وجود ذهنی است برگردانده‌اند و دفع اشکالی که به این قضیه وارد می‌شود را ایشان به این کیفیت فرموده‌اند.

بنابراین اگر این حیثیت اعتباری را ندیده بگیریم هیچ فرقی از این نقطه‌نظر بین قضایای سالبه و قضایای موجبه وجود ندارد زیرا نفس همین حیثیت اعتباریه در موضوع قضایای سالبه هم یک وجودی در عالم اذهان و در عالم مجردات در مبادی عالیه دارد گرچه وجود خارجی عینی ندارد مثلاً وقتی می‌گوییم: شریکُ الباری ممتنعٌ، گرچه شریک‌الباری وجود خارجی ندارد ولی تصور و مفهوم آن در مبادی عالیه که هست مگر در آیهٔ قرآن نداریم: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾؟![1] پس معلوم است این تصور در آنجا وجود دارد. و همین‌طور خود این مفاهیم از حیث اینکه تنازل مراتب عالی در قوالب دانی هستند ـ دقت بفرمایید!

---

[1] . سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۴۹، تعلیقه ۱:
«اگر در آسمان و زمین آلهه‌ای جز خدا بودند، هرآینه آن دوتا فاسد می‌گشتند.»

ـ اصل و صورت علمیهٔ آنها در مبادی عالیه وجود دارد.

مرحوم آخوند با این بیان می‌فرمایند: بنابراین هیچ فرقی بین قضایای موجبه و قضایای سالبه نیست؛ اگر قضایای موجبه افرادی در خارج دارند قضایای سالبه هم افرادی در خارج دارند اگر قاضای موجبه افرادی در خارج ندارند قضایای سالبه هم افرادی در خارج ندارند. اگر برگشت مسئله به اعتبار است و شما موضوع قضایای سالبه را اعمّ از قضایای موجبه می‌دانید به اعتبار اینکه موضوع قضایای سالبه حداقل باید وجود ذهنی داشته باشند، ولی قضایای موجبه باید وجود خارجی داشته باشند یااینکه متکلم ذهنش از وجود خارجی و ذهنی خالی باشد. ولی در قضایای سالبهٔ ما فرض می‌کنیم که متکلم فرضِ عدم می‌کند مثلاً می‌گوید: لیسَ زیدٌ قائماً در اینجا متکلم در بیان این است که زیدی نیست که قائم باشد، آن که قائم است زید نیست ولو اینکه زیدِ سالبه به انتفاء موضوع باشد یعنی می‌گوییم: بابا اصلاً زیدی نیست تااینکه قائم باشد! اصلاً کسی اینجا نیامده تااینکه شب را اینجا مانده باشد یا نمانده باشد. یک‌وقت

می‌گوییم: کسی شب را در اینجا نمانده یک‌وقت می‌گوییم: کسی نبوده که اینجا بیاید؛ حالا چه بماند چه نماند. اصلاً کسی در شهر نبوده است. مثلاً رفیقی نیامده و کسی نبوده که این کار را انجام بدهد. مثلاً سری نبوده که بخواهند این سر را اصلاح کنند؛ یک‌چنین تعابیر و تمثیل‌هایی که در اینجا می‌آوریم.

روی این جهت مقصود متکلم انتفاء موضوع است ولی نمی‌تواند انتفاء ذهنی هم باشد؛ همین‌که موضوع را تصور می‌کند و حکم را از آن سلب می‌کند بالأخره وجود ذهنی به آن داده است. همین وجود ذهنی در مبادی عالیه وجود دارد وقتی که در مبادی عالیه همین تصور که یک وجود حصولی است وجود داشته باشد دیگر بنابراین تفاوتی بین موضوع ما در قضایای سالبه و بین موضوع ما در قضایای موجبه از هر نقطه‌نظر نخواهد کرد. اگر قضایای موجبه وجود خارجی دارند ممکن است قضایای سالبه هم وجود خارجی داشته باشند. اگر قضایای موجبه مثل شریک‌الباری وجود ذهنی دارند قضایای سالبه هم وجود ذهنی دارند. اگر قضایای

سالبه وجود اعتباری دارند و متکلم در مقام نفی موضوع است همین‌قدر که وجود ذهنی دارند این وجود ذهنی مفهومی است که صورت علمیهٔ او در مبادی عالیه وجود دارد. وقتی که این‌طور شد بنابراین از این نقطه‌نظر دیگر فرقی بین این دو قضیه نیست.

فرق موضوع ذهنی با موضوع خارجی در قضیهٔ شخصیه

آنچه که فرق هست و مرحوم آخوند می‌فرمایند، در قضایای شخصیه و در طبیعات است؛ قضایای شخصیه مثل زیدٌ قائمٌ و زیدٌ لیسَ بقائمٍ. بله در قضیهٔ شخصیه موضوع ذهنی با موضوع خارجی تفاوت می‌کند و ممکن است این زید در خارج نباشد و حکمی بر آن بار بشود ولی در موجبه حتماً باید زیدی در خارج باشد تا حکم بر آن بار بشود و ایشان می‌فرمایند: قضایای شخصیه که در علم استفاده نمی‌شود چون لا یَکسب و لا یکتسبُ عنه است. در قضایای طبیعیه هم که حکم روی طبیعت یک شیء رفته است مانند الإنسان نوعٌ، الناطقُ فصلٌ، الحیوانُ جنسٌ در اینجا هم اگر سلب بر این قضیه تعلق بگیرد چندان مورد ابتلاء و استفادهٔ در این علوم

نخواهد بود؛ آن‌طوری که در حاشیه در اینجا ذکر می‌کند.

معنای قضایای محصوره

تعلق حکم به قضایای محصوره به‌لحاظ فرد

فقط قضایای محصوره می‌ماند؛ قضایای محصوره مانند كلُّ ج ب، كُلُّ زيدٍ إنسانٌ، كُلُّ حَجَرٍ هو متحيّزٌ، كُلُّ شجرٍ هو نباتٌ، كُلُّ فردٍ خارجيٍّ هو يَفعلُ كذا، كُلُّ كاتبٍ هو متحركُ الأصابع، این قضایای محصوره که قضایای شخصیه است و انسان از این قضایای شخصیه می‌خواهد به یک حکم برهانی برسد در آنجا همان‌طوری‌که عرض شد دیگر آن جهت عدم تفاوت می‌آید یعنی در اینجا ظاهر می‌شود و آن جنبهٔ تساوی ما خودش را نشان می‌دهد زیرا حکمی که روی قضایای محصوره می‌رود آن حکم به‌لحاظ کلی بودن و اجتماعش نیست و همین‌طور به‌لحاظ طبیعتش نیست بلکه به‌لحاظ فرد است و وقتی که به‌لحاظ فرد شد دراین‌صورت همان اعتباری را که ما در قضایای سالبه فرض کردیم آن اعتبار در اینجا هم خواهد آمد. یعنی فرق بین قضیهٔ موجبهٔ ما درصورتی‌که حصر کلی به آن تعلق بگیرد

و بین قضایای سالبهٔ ما درصورتی‌که حصر کلی تعلق بگیرد فقط همان فرق وجود ذهنی خواهد بود.

مرحوم علامه یک اشکال اینجا در حاشیه دارند که تذکر نسبت به این تعبیر بیجا نیست. مرحوم علامه ایرادی را به مرحوم آخوند وارد می‌کند بر اینکه شما که می‌گویید: این مفاهیم ولو به‌صورت اعتبار در مبادی عالیه وجود دارد بنابراین موضوع در قضایای سالبه با موضوع در قضایای موجبه از نظر افراد فرق نمی‌کند و همه سیّان می‌شوند. اگر برای قضیهٔ موجبه وجود خارجی هست در قضیهٔ سالبه هم ممکن است افراد وجود خارجی داشته باشد مثل زیدٌ لیسَ بِحجرٍ یعنی زیدی که خارج هست حجر [نیست]. اگر قضیهٔ موجبهٔ ما وجود خارجی ندارد قضیهٔ سالبهٔ ما هم وجود خارجی ندارد. اگر قضیهٔ سالبه موضوعش ناظر به انتفاء اوست همین‌قدر که وجود ذهنی دارد این وجود ذهنی در مبادی عالیه چون وجود دارد بنابراین قضیهٔ سالبهٔ بدون وجود موضوع نداریم. حالا که این‌طور شد با قضیهٔ موجبهٔ ما دیگر تفاوتی نمی‌کند.

مرحوم علامه می‌فرماید که به این مطلب اشکال

است. چرا؟ چون علومی که در مبادی عالیه هست با علومی که در ما هست متفاوت است، آن علومی که در ما هست متدرج الحصول است و آن علوم، علوم حصولی است گرچه بعد از حصول، به علم حضوری برمی‌گردد و تا علم حضوری برای مدرِک با مدرک حاصل نشود هیچ‌وقت مدرِک به مدرک نخواهد رسید. باید حضور تحقق پیدا کند که همان جنبهٔ وحدت و اتحاد عاقل و معقول است که به‌واسطهٔ اتحاد عاقل و معقول، تا آن جنبهٔ حضوری و ـ البته بحث آن در مباحث نفس می‌آید و مرحوم آخوند این مطلب را در جلد ششم خیلی بحث و صحبت می‌کند ـ این علم حضوری نیاید این مدرک با مدرِک اتحاد و وحدت برقرار نمی‌کند و وقتی که وحدت برقرار نشد مدرِک هیچ‌گاه نمی‌تواند به مدرک برسد و هیچ نوع تصوری نمی‌تواند از مدرک داشته باشد. حتی اگر این علم از مختلقات ذهن و نفس باشد درعین‌حال باید به توسط علم حضوری برای نفس حاضر باشد. گرچه مسئله این‌طور است ولی ابتدای قضیه حصولی است؛ تا من به این

قرطاس نظر نکنم این قرطاس در ذهن من نقش نمی‌بندد، تا من به این ماه نظر نکنم این ماه در ذهن من پیدا نمی‌شود. نمی‌شود از اول، اوّلاً بلااوّل همهٔ علوم ما به علم حضوری با آن معلوم بالعرض ارتباط پیدا بکند بلکه این علم حصولی است. درحالی‌که در مبادی [عالیه] علمشان علم حضوری است نه علم حصولی؛ آنها نیازی به حصول افراد و اشیاء در خارج ندارند.

بنابراین اگر شیئی در خارج باشد آن مبادی عالیه به علم حضوری خودشان بر این شیئی که در خارج هست اشراف پیدا می‌کند و اگر شیئی در خارج نباشد اصلاً از اصل منتفی است و دیگر اشراف و عدم اشراف در اینجا فایده‌ای ندارد. بنابراین آنچه را که به علم حصولی برای فرد حاصل می‌شود نمی‌شود آن در مبادی عالیهٔ علم به‌صورت حضوری وجود داشته باشد و وجود علمی او به وجود حضوری و معلوم حضوری در آنجا حاصل باشد. پس اینکه مرحوم آخوند می‌فرماید: همهٔ افرادِ موضوعِ سالبهٔ ما در مبادی عالیه وجود دارند بنابراین فرقی با موجبه ندارد، به آن نقد وارد می‌شود. این

اشکال مرحوم طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ است که بعضی از مقررین هم اشکال را تأیید کرده‌اند. حالا بروید و مطالعه کنید.

ایرادی که بر این مسئله به‌نظر می‌رسد این است که وقتی شما علم مبادی عالیه را علم حضوری بدانید، در کیفیت علم حضوری که دیگر فرقی نیست؛ چه تفاوتی می‌کند بین اینکه یک شیء مصداق خارجی یک ماهیت باشد یااینکه مختلق ذهنی او باشد؟! بالأخره این فعل نفس و این کیفیت نفس در جایی که ما داریم که تمام خطورات فرد به‌صورت عینی در روز قیامت برای او به علم حضوری حضور پیدا می‌کند، نداریم؟! در آیات قرآن نداریم؟!

علم حضوری انسان نسبت به اعمالش در روز قیامت

﴿يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾ [1]! افکار و نیّاتتان در روز قیامت همه به تجرد، صورت

---

[1] . سوره نور (۲۴) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۹۲:
«روزی است که گواهی می‌دهند بر علیه آنها زبان‌های آنها و دست‌ها و پاهای آنها به آن اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند.»

عینی پیدا می‌کند و ما در روز قیامت خود را با آن نیّتی که در حیات و زندگانی دنیا در فلان ساعت داشتیم متحد و واحد می‌بینیم درحالی‌که نیّت مختلق ذهن ما بود، درحالی‌که این افکار همه مختلق ذهن ما بود و وجود خارجی نداشت. آن شخصی که نشسته و یک ساعت دارد با خودش کلنجار می‌رود و از نفسش یکی به این می‌زند و یکی به آن می‌زند و خلاصه تیرها را یکی‌یکی درمی‌آورد و پرتاب می‌کند که این به من اخم کرد و آن یکی دیروز چه کرد، این حالاتی که با خودش دارد تمام اینها خلق نفس است یا نه؟! تمام اینها در او اثر می‌گذارد یا نمی‌گذارد؟! آیا اینها **فعلٌ خارجیٌ أو لا؟! فعلٌ خارجیٌ نفسیٌ لا فعلٌ خارجیٌ عینیٌ، بل نفسیٌ.**

چطور ممکن است این فعل خارجی متعلق برای ذهن مبادی عالیه نباشد؟! مبادی عالیه به اعیان خارجی علم حضوری دارند اما به مختلقات نفسی ما علم حضوری ندارند؟! مگر چنین چیزی ممکن است؟! وانگهی اگر شما می‌گویید که این مسائل متدرج الحصول است خود اعیان خارجی و مصادیق خارجی هم متدرج الحصول می‌باشند! وجودی که

امروز تحقق پیدا می‌کند با وجودی که سال دیگر تحقق پیدا می‌کند یکی نیست.

حضور مختلقات و مبدعات ذهنی انسان، در اذهان مبادی عالیه

پس همان‌طوری‌که اعیان خارجی از نقطه‌نظر تکوّن احتیاج به ظرف زمان و تدریجی الحصول بودن دارند، همین‌طور مختلقات ذهنی و مبدعات ذهنی ما که صور علمیهٔ در نفس هستند گرچه اینها متدرج الحصول هستند ولی در اذهان مبادی عالیه به علم حضوری همه چیز حضور دارند. بنابراین ببینید چه خبر می‌شود! یک‌مرتبه نگاه می‌کنید می‌بینید جبرائیل با علم حضوری نسبت به همهٔ عالم وجود، تمام نیّات ما، نسل‌های بعد از ما، نسل‌های قبل از ما، چه در اینجا چه در آنجا، نیّات یک ثانیه‌ای ما، همه را می‌دانسته که چه خبر است! همه را بلد بوده که فلانی روز فلان روز یکشنبه ساعت ده دقیقه به پنج در اینجا یک‌دفعه از او چه گذشت. این علم حضوری نسبت به مسائل می‌شود و بنابراین می‌توانیم بگوییم که کلام مرحوم آخوند در اینجا صحیح است.

وجود نفس مفاهیم در مبادی عالیه

تلمیذ: در آن عوالم مبادی عالیه مفاهیم هست؟

استاد: نفس مفاهیم که وجود دارد، اگر نباشد پس چطور خدا در قرآن با ما حرف می‌زند؟!

رد و بدل مفاهیم بین حیوانات

تلمیذ: یعنی در خدا به علم حصولی نفوذ دارد؟

استاد: حصولی نه، حضور! نفس مفاهیمی که در عالم کون [هست] این مفاهیم بین حیوانات ـ مثلاً بین مورچه با مورچه ـ در رد و بدل است آنها هم با مفاهیم باهم سروکار دارند یا نه؟! بین یک شیر با شیر دیگر بین یک فیل با فیل دیگر بین یک غزال با غزال دیگر بین غنم، بقر، اشجار، جمادات، انسان، جن [وجود دارد] همهٔ این مفاهیم نزول اسماء و صفات هست یا نه؟ همین مفاهیم به‌صورت کلیهٔ خودش که صورت علمی و صورت عینی ـ حالا ما تعبیر به عینی هم حتی می‌کنیم ـ در اذهان عالیه در همهٔ اینها موجود است و لازم نیست که حتماً حصولی باشد. نفس خلقت و تکوّن نزول اسماء و صفات الهیه در عالم اعیان و در عالم اذهان، من‌حیث‌المجموع علم حضوری است. لازم نیست بنشیند و تصور کند تا برای شریک‌الباری ماهیت بتراشد! همین ماهیتی که ما داریم شریک‌الباری درست می‌کنیم همان ماهیت

به همین کیفیت زمیلُ الله تعالی، نِدُّ الله تعالی، مثلُ الله تعالی [است]؛ ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ۞ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ۞ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ۞ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾.[1]

﴿لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ﴾؛ مفهوم عدم. ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾؛ کفو ندارد، ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾[2] تمام اینها شریک‌الباری هستند و با همین مفاهیم خدا با ما صحبت می‌کند.

تذكرةٌ: فالموجبةُ بِحَسَبِ الموضوعِ أخصُّ مِن السّالبةِ.
مع مساواتِهما الاتفاقيةِ لِتَحَقُّقِ جَميعِ المفهوماتِ و الأعيانِ الثابتةِ فى المبادى العاليةِ.[3]

بنابراین بر طبق مفاد مطالب گذشته موجبه به‌حسب موضوع باید اخص از سالبه باشد اما در عالم واقع اینها باهم مساوی هستند. بله در عالم خارج این اخص است اما در عالم واقع مساوی هستند. چون تمامی مفهومات و اعیان ثابته در مبادی

---

[1] . سوره اخلاص (۱۱۲) آیات ۱ ـ ٤. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵٦:
«بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست.) نمی‌زاید و زاییده نشده است، و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی‌تواند بوده باشد.»

[2] . سوره شوریٰ (۴۲) آیه ۱۱. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۶۱:
«مانند خود خداوند چیزی نیست.»

[3] . الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

عالیه وجود دارند، اعیان ثابته یعنی به‌صورت ماهیت کلی. این یکی.

و لاستدعاءِ مُطلَقِ الحكمِ الوجودَ الإدراكي إذ المجهولُ مطلقاً لا حكمَ عليه بِنَفيٍّ أو إثباتٍ و الشبهةُ بِه عَليه مُندفعةٌ بِاستعانَةِ ما ذَكرناهُ مِن الفرقِ بَينَ الحملينِ إذِ الشَيءُ قَد يَكذبُ عَن نفسِه بِأحدهِما و يَصدقُ عليه بِالآخَر.[1]

دوم: هر حکمی یک وجود ادراکی را می‌طلبد و حکم بدون وجود ادراکی نمی‌شود بنابراین باید یک وجودی باشد حالا آن وجود در ذهن هست، اشکال ندارد. زیرا مطلقاً به نفی یا اثبات حکم بر مجهول نمی‌شود کرد.

و الشبهةُ بِه عَليه ... شبهه‌ای که به این وسیله وارد می‌شود بر او به اینکه: فَكيفَ يُخبر عن المجهولِ المطلق و المعدوم المطلق، [با استعانت از آنچه که ما در فرق بین دو حمل اوّلی ذاتی و شایع صناعی گفتیم دفع می‌شود] این همان است که ما گفتیم که از فرق بین حملین [می‌شود پاسخ داد که] در حمل اوّلی ذاتی لا يُخبر عنه اما به حمل شایع صناعی هم‌چنان که در ذهن وجود پیدا کرد فردی برای قضیهٔ موجبه می‌شود.

بله به حمل اولیهٔ ذاتی المعدومُ المطلقُ لا يُخبر

---

[1] . همان، ص ۳۷۳.

عَنه یعنی معدوم مطلق مفهومش چیست؟ لا یُخبَرُ عنه است اما همین‌که شما می‌گویید: المعدومُ المطلقُ لا یُخبَرُ عنه، قضیةٌ ذهنیةٌ کلامیةٌ موجودةٌ و این یُخبر عنه است. لذا شما می‌گویید: لا یُخبر عنه بأنَّه لا یُخبَرُ عنه؛ به «لا یُخبَرُ عنه» خبر دادید، اگر خبر نمی‌دادید شما هم همین‌طور نگاه می‌کردید. لذا من که می‌گویم: المعدومُ المطلقُ لا یُخبَرُ عنه، از آن خبر داده‌ام والاّ شما هم نگاه نمی‌کردید و سرتان را پایین می‌انداختید و عدم می‌شد. اینکه شما الآن توجه می‌کنید و حالتان عوض می‌شود معنایش این است که من از معدوم مطلق خبر داده‌ام بأنّه لا یُخبر عنه! ببخشید ها! داریم شوخی می‌کنیم!

إذِ الشیءُ قَد یَکذبُ ... زیرا شیء گاهی بر خودش کاذب است ـ لا یُخبَرُ عنه است ـ ولی به حمل دیگر صادق است؛ با حمل اوّلیهٔ ذاتی کاذب است لا یُخبَرُ عنه یعنی خبر از او کذب است و به حمل شایع صناعی خبر از او صدق است یعنی به حمل وجود نفسی.

تلمیذ: یعنی این مفاهیم بعضی‌ها به وجود مدرک بستگی دارد؟

استاد: به وجود مدرِک حاصل می‌شود.

تلمیذ: اگر این مدرک در این پایین نباشد باز هم آن مفاهیم در آن مبادی عالیه وجود دارد؟

استاد: ببینید همین‌که می‌گوییم: مدرِک این معنا را خلق می‌کند یعنی این معنا از آنجا آمده و در این قالب قرار گرفته است؛ از عدم که نمی‌شود مفهوم بیاید پس حقیقتش از آنجا می‌آید، به اینجا که می‌رسد این صورت را پیدا می‌کند.

منظور از اعیان ثابته

لذا می‌گویند: اعیان ثابته، یعنی هر مفهومی یک ماهیت کلی دارد بحث اعیان ثابته بعداً می‌آید. اعیان ثابت آن‌طوری که معروف است این است که هر وجود خارجی و هر ماهیت و هر طبیعتی ـ طبیعت انسان، حیوان، غنم، بقر، دیک، دجاج، حجر، شجر و همه چیز ـ یک عین ثابتی دارند که آن عین ثابت منشأ برای نزول مصادیق جزئیه در عالم اعیان هستند. یعنی شجر در عالم اعیان یک شجر است، آن یک شجر موجب برای خلقت اشجار است. مثلاً درخت اکالیپتوس یک عین ثابتی در آنجا دارد که هرچه درخت اکالیپتوس در این عالم به‌وجود بیاید نازلهٔ آن درخت اکالیپتوسی است که در آنجاست.

درخت کاج یک درخت کاج کلی و طبیعت کلیه‌ای در آنجاست که از آن به عین ثابت تعبیر می‌شود و هرچه درخت کاج در این کرهٔ زمین بروید باید با اجازهٔ او باشد و بدون اجازهٔ او یک تخم کاج از زمین درنمی‌آید.

این یک بحث کلی است و نمی‌شود آن را سرسری هم گرفت و خیلی معرکهٔ آراء عرفا و فلاسفه و متکلمین در اینجا هست و آنهایی که ناقد فلسفه هستند نسبت به این قضیه ایراد می‌گیرد و مسخره می‌کنند. البته مسئله به این سادگی نیست و مرحوم شیخ بهائی در کتاب اربعین خودش راجع به این قضیه واقعاً مطالب خیلی خوبی آورده‌اند. این در مسئلهٔ عین ثابته انسان هم همین‌طور است انسان هم یک انسان کلی در آنجا داریم، جن و امثال‌ذلک هم همین‌طور است. همین‌طور مفاهیمی که در این عالم تحقق ذهنی پیدا می‌کند همهٔ این مفاهیم یک عین ثابتی در آنجا دارد که آن عین ثابت موجب می‌شود که این فرد الآن این ماهیت در ذهنش بیاید و اگر این نباشد این فرد هیچ‌وقت تا روز قیامت فکر کند چنین

چیزی به ذهنش نمی‌آید؛ چه خلاف چه غیر خلاف.

تلمیذ: پس اصلش در مبادی عالیه هست منتها دوباره در این ظرف محقق شده است.

استاد: احسنت. بله محقق شده است. البته یک مرتبه است؛ نه‌اینکه دوباره محقق شده بلکه در مرتبهٔ پایین‌تر محقق شده است

تلمیذ: شریک‌الباری مفهوم ...

استاد: بله آن‌هم همین‌طور است. این‌همه شریک‌الباری در قرآن داریم: ﴿ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ﴾![1]

تلمیذ: فرق عین ثابت کلی با رب‌النوع چیست؟

استاد: هیچ فرقی ندارند، تعابیر مختلف است. این یک ریشهٔ ادیانی دارد و از سابق ادیان بر این مسئله بوده‌اند و یونانی‌ها خیلی روی این قضیه صحبت کرده‌اند مخصوصاً افلاطون خیلی نسبت به این قضیه پافشاری کرده و اینها را با مشاهدات خودشان تقریباً آمیخته‌اند و یک خلط‌هایی هم شده و همهٔ آنها را هم نمی‌شود قبول کرد. حالا به آنجا که برسیم بحث می‌کنیم، نمی‌خواهیم الآن تشویش حاصل شود. در آنجا نه رد می‌کنیم و نه بالکلیه قبول

---

[1] . سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۸۴:
«آیا رؤسا و حکّامی که پیوسته به تفرقه دعوت می‌کنند بهترند که انسان از آنها اطاعت کند، یا خداوند واحد قهّار؟!»

می کنیم.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد